



ماجرای عنایت امام حسین(ع) به مؤسس حوزه علمیه قم

امام خمینی(ره) در «شرح چهل حدیث» در وصف مؤسس حوزه علمیه قم می‌نویسد: حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، با نوکر و خادم خود هم‌سفره و غذا بود، روی زمین می‌نشست، با اصغر طلاب مزاح‌های عجیب و غریب می‌فرمود.

امام خمینی(ره) در «شرح چهل حدیث» در وصف مؤسس حوزه علمیه قم می‌نویسد: حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، با نوکر و خادم خود هم‌سفره و غذا بود، روی زمین می‌نشست، با اصغر طلاب مزاح‌های عجیب و غریب می‌فرمود. به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه فارس، در هفدهم ذیقعه سال 1355 هجری قمری مؤسس حوزه علمیه قم به جوار رحمت حق شتافت، آیت الله عبدالکریم حائری یزدی 56 ساله بود که به ایران و شهر اراک هجرت کرد و با حضور پر فیضش، سه مدرسه آقا ضیاء، سپهدار و حاج ابراهیم اراک رونق دوباره یافت.

*استخاره‌ای که بنای تأسیس حوزه علمیه قم را گذاشت

روزی از روزها، هنگامی که از پابوسی مضجع شریف ثامن الائمه باز می‌گشت، مدتی در قم توقف کرد و ضمن زیارت مرقد حضرت فاطمه معصومه(س)، متوجه شد مدرسه فیضیه و دارالشفا رونق گذشته را ندارد و به انبار مغازه‌داران تبدیل شده است. دو ماه از اقامت آیت‌الله حائری در قم می‌گذشت که جلسه‌ای در منزل آیت‌الله «پایین شهری» با حضور بازاریان و فقهای نظیر حضرات آیات بافقی، کبیر و فیض تشکیل و مقرر شد حوزه علمیه قم مجدداً احیا شود. این امر مهم بر دوش آیت‌الله شیخ عبدالکریم نهاده شد و چون استخاره خوب آمد: «وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ»، و همه نزدیکان خود را نزد من بیاورید، مصمم شد حوزه علمیه قم را سامان دهد و شاگردان خود را از اراک به این شهر فرا خواند، با تلاش‌های ایشان، حوزه علمیه قم به جایگاهی رفیع دست یافت، این حوزه در عرصه سیاست نیز همواره مقابل سیاست‌های ستیزه‌جویانه رضاخان قرار داشت و اکنون، نه در شما، نه گت، نه همه‌ها، علمه‌ها، اسلام است.

* تعویق زمان مرگ آیت‌الله حائری با عنایت امام حسین(ع)

مرحوم شریف رازی نقل می‌کند: آیت الله حائری یزدی، بنیانگذار حوزه علمیه قم دارای خصایص اخلاقی و انسانی و سجایای بسیاری بود، از خصوصیات بارز او شدت ارادتش به پیامبر و خاندانش، به ویژه سالار شهیدان حضرت سیدالشهدا(ع) بود که زبازد خاص و عام بود.

این ارادت به گونه‌ای بود که مرحوم حاج شیخ ابراهیم صاحب الزمانی تبریزی که یکی از خوبان بود از سوی آن جناب دستور داشت، همه روزه پیش از آغاز درس فقه آن مرحوم، دقایقی ذکر مصیبت امام حسین(ع) را کند و آن‌گاه جناب حائری درس فقه خود را آغاز می‌کرد.

دهه محرم مجلس سوگواری داشت و روز عاشورا خود به نشان سوگ حسین(ع) گل بر چهره و پیشانی می‌مالید و جلو دسته عزاداری علما حرکت می‌کرد.

از شدت ارادت او به کشتی نجات امت، امام حسین(ع) و دلیل آن پرسیدند که در پاسخ فرمود: «من هر چه دارم از آن گرامی است» و آن‌گاه یکی از کرامت‌های آن حضرت در مورد خودش را به این صورت شرح داد:

هنگامی که در کربلا بودم، شبی در خواب دیدم که فردی به من گفت: «شیخ عبدالکریم! کارهایت را ردیف کن که تا سه روز دیگر از دنیا خواهی رفت»، از خواب بیدار شدم و غرق در حیرت گشتم، اما بدان توجه زیادی نکردم، شب سه شنبه بود که این خواب را دیدم، روز سه شنبه و چهارشنبه را به درس و بحث رفتم و کوشیدم خواب را فراموش کنم و روز پنج شنبه که تعطیل بود با برخی از دوستان به باغ معروف «سید جواد کلیدار» در کربلا رفتیم و پس از گردش و بحث علمی نهار خوردیم و به استراحت پرداختیم. هنوز خوابم نبرده بود که به تدریج تب و لرز شدیدی به من دست داد و به سرعت شدت یافت و کار به جایی رسید که دوستان هر چه عبا و روانداز بود همه را روی من انداختند، اما باز هم می‌لرزیدم و آن‌گاه پس از ساعتی تب سوزانی همه وجودم را فرا گرفت و احساس کردم که حالم بسیار وخیم است و با مرگ فاصله‌ای ندارم. از دوستان خواستم که مرا هر چه زودتر به منزل برسانند و آنان نیز وسیله‌ای یافتند و مرا به خانه انتقال دادند و در منزل به حالت احتضار افتادم.

کم کم علائم و نشانه‌های مرگ از راه رسید و حواس ظاهری رو به خاموشی نهاد و تازه به یاد خواب سه شنبه افتادم، در آن حالت بحرانی بودم که دیدم دو نفر وارد اطاق شدند و در دو طرف من قرا گرفتند و ضمن نگاه به یکدیگر گفتند: «پایان زندگی اوست و باید او را قبض روح کرد».

من که مرگ را در برابر دیدگانم می‌دیدم با قلبی سوخته و پر اخلاص به سالار شهیدان توسل جسته و گفتم: «سرورم! من از مرگ نمی‌هراسم اما از دست خالی و فراهم نکردن زاد و توشه آخرت، بسیار نگرانم، شما را به حرمت مادرت فاطمه(س) شفاعت مرا بکن تا خدا مرگم را به تأخیر اندازد و من کار آخرت را بسازم و آن‌گاه بروم».

شگفتا که پس از این توجه قلبی دیدم، فردی وارد شد و به آن دو فرشته گفت: «سیدالشهدا(ع) می‌فرماید: «شیخ، به ما توسل جسته و ما شفاعت او را نزد خدا نموده‌ایم و تقاضا کرده‌ایم که عمر او را طولانی سازد و خدا از سر مهر به ما اجابت فرموده است، او را رها کنید» و آن دو به نشانه اطاعت خضوع کردند و آن‌گاه هر سه با هم صعود کردند.

درست در آن لحظات احساس کردم که رو به بهبود بازگشتم، صدای گریه خاندانم را شنیدم و توجه یافتم که به سر و صورت می‌زنند، به طور آهسته خود را حرکت دادم و دیده گشودم، اما دریافتم که چشمانم بسته و بر صورتم پوشش کشیده‌اند، خواستم پایم را حرکت دهم که دیدم دو شصت پایم را نیز بسته‌اند، دستم را برای کنار زدن پوشش از صورتم به آرامی حرکت دادم که دیدم همه ساکت شدند و گفتند: «گریه نکنید حرکت دارد» و آرام شدند، پوشش از روی من برداشتند و چشمم را گشودند و پاهایم را باز کردند.

اشاره کردم که آب بیاورید و آب را به دهانم ریختند، کم کم از بستر مرگ برخاستم و نشستم و به تدریج بهبودی کامل خویش را یافتم و این به خاطر برکت و عنایت مولایم حسین(ع) بود.

***نظر امام خمینی(ره) درباره مؤسس حوزه علمیه قم**

امام خمینی(ره) در «شرح چهل حدیث» در وصف مؤسس حوزه علمیه قم می‌نویسد: «جناب استاد معظم و فقیه مکرم، حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، که از هزار و سیصد و چهل تا پنجاه و پنج ریاست تامه و مرجعیت کامله قطر شیعه را داشت، همه دیدیم که چه سیره‌ای داشت. با نوکر و خادم خود هم‌سفره و غذا بود، روی زمین می‌نشست، با اصغر طلاب مزاح‌های عجیب و غریب می‌فرمود. اخیراً که کسالت داشت، بعد از مغرب بدون ردا یک رشته مختصری دور سرش پیچیده بود و گیوه به پا کرده در کوچه قدم می‌زد. وقعش در قلوب بیشتر می‌شد و به مقام او از این کارها لطمه‌ای وارد نمی‌آمد... خود بضاعت خود را از بازار می‌خرید، برای منزل خود آب از آب‌انبارها می‌آورد، اشتغال به کار منزل پیدا می‌کرد، مقدم و مؤخر و صدر و ذیل پیش نظر پاک آنها یکسان بود. تواضعشان به طوری بود که مایه تعجب انسان می‌شد و مقامات آنها محفوظ بود، محل آنها در قلوب بیشتر می‌شد».

***نمایی از منزل آیت‌الله حائری یزدی**

منزل آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در مرکز بافت قدیم شهر قم که به محله حاج عسکرخان معروف است واقع شده و کوچه دسترس به آن همان کوچه آیت الله بروجردی یا تکیه آقا سید حسن است، در کوچه فوق علاوه بر خانه آیت الله حاج شیخ عبدالکریم منّا، علماء، طائفا، دیگ همچه، آیت‌الله ده‌حداد، آیت‌الله گل‌بانگان، واقع است. با توجه به فرم ساختمانی، مصالح به کار رفته و کسب اطلاع از تولید آن بنای ساختمان متعلق به دو نسل پیش و با قدمتی نزدیک به 120 سال متعلق به اواخر دوره قاجاریه است، ورودی بنا شامل سردری کوتاه با طاق قوسی به سبک رومی آجر است که از طریق پاگرد به حیاط مرکزی (میانسرا) ارتباط می‌یابد.

***احازه اعتماد آیت‌الله حائری**

متن اجازه‌نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و افضل صلواته و اشرف تحياته على سيد رسله محمد و آله المعصومين المطهرين و بعد فإنّ الجناح العالم العامل و الفاضل الكامل جامع الفضائل و المكارم القلبية حاوي الكمالات و المفاخر العلمية و العملية سيد العلماء الأعلام شمس الظلام مروج الأحكام ثقة الإسلام السيد السند المعتمد السيد ميرزا الكاشي أدام الله توفيقه و كثر في الأفاضل أمثاله قد اشتغل بتحصيل العلوم الدينية و المعارف الشرعية مدة و صرف فيها من عمره الشريف برهة بالجدّ و التدقيق و الإتيان و التحقيق حتى صار خبيراً بمهمات المسائل الفقهية و الأصولية و أخذها عن أدلتها الشرعية و حاز مرتبة الاجتهاد و منّ الله به على العباد و دخل في زمرة العلماء الأجلة الأعلام و الفقهاء المجتهدين الكرام فليعرف قدر هذه النعمة الجسيمة و العطية الفخيمة وليغتنم إخواننا المؤمنون من وجوده الشريف و يببالغون في تعظيمه و تكريمه و يستضيئوا بأنوار علومه و أسأل الله تعالى أن يجعله علماً لعباده و مناراً في بلاده و يشيّد به الدين و يجعله من حماة شرع سيد المرسلين و أسأله أن لا ينساني عن الدعوات الصالحات في جميع الحالات كتبه الأحقر محمد الحسيني الكوه كمرى التبریزی فی العاشر من صفر 1352

صحيح است آنچه را مرقوم فرمودند الأحقر عبدالکریم الحائری

***تشییع با شکوه همراه با حضور زنان محجبه**

سرانجام آیت‌الله حائری یزدی در 17 ذی‌قعدة 1355 نزدیک غروب دیده از جهان فرو بست، پاسبان‌ها از شهربانی به منزل آیت‌الله حائری آمدند و اصرار داشتند که همان شب دفن شود، علما و مراجع وقت با مهارت خاص مانع شدند، فردای آن روز، صبح زود مأمورین نظمیه به منزل آقا آمدند که هر چه زودتر جنازه را دفن کنند، اما علما به بهانه‌های مختلف مانند نبودن کفن، غیبت فلان آقا و ... تشییع را تا نزدیک ظهر به تعویق انداختند.

کل شهر قم با خبر شدند، از روستاهای اطراف نیز آمدند، حتی زنان عزلت‌نشین که از ترس کشف حجاب نمی‌توانستند بیرون بیایند با حجاب کامل همراه سایر اقشار مردم در تشییع و عزاداری شرکت کردند، جنازه در میان ناله و سر و سینه زدن مردان و زنان، در زمانی که هرگونه عزاداری ممنوع بود تشییع شد و در مسجد بالاسر - که محل تدریس و نمازش بود - دفن شد.